

الستدرم نام الحرام

نوحه های محرم ۹۶

قسمت سوم

زبان حال اصغر با پدر

بابا مرا میدان ببر، من تشنه ی لقایم	من آخرین سرباز تو دردشت کربلایم
لبهای طفلت از عطش خورده ترک بابا ببین	بی تابی ام را از عطش ای زاده زهرا ببین
افغان زایتام حرم درپهنه ی صحرا ببین	پیک اجل گویا دراین میدان زند صدایم
عمه ندارد طاقتی ببند چنین عطشان مرا	جانش به لب آید چو ببند از عطش گریان مرا
بابا برای جرعه ی آبی ببر میدان مرا	مظلومی ات را من نشان دردشت نینوایم
این کوفیان آب روان بر خیمه گاهت بسته اند	قلب خیام تشنه کامت را زغم بشکسته اند
طفلان بی بابا همه از تشنگی دل خسته اند	برده عطش طاقت مرا بابا نما دعایم
بابا فدای اشک تو بنگر به چشمان ترم	فکری نما بابا به حال تشنگان اندر حرم
از علقمه نامد چرا عباس تو بحر کرم	تا آب آرد خیمه و سازد زغم رهایم
جسم شهیدان خدا گل گون فتاده بر زمین	یک تن نمانده از برای یاری ات ای شاه دین
خیمه گهت لب تشنه و درناله با آه حزین	در یاری ات ای تشنه لب آماده ی بلایم
تیری سه شعبه ناگهان شش ماهه را در خواب کرد	هفت آسمان را لحظه ی جان کندنش بی تاب کرد
گریه براین شش ماهه ی مقتول و تشنه، آب کرد	گفتا حسین با طفلش ای مظلوم کربلایم
شمرنده شد مولا به وقت دیدن روی رباب	درمانده شد پرسد چو اصغر کو؟ چه گوید در جواب
خورشید و مه سر را فرو برده ز خجلت در نقاب	شش ماهه جانبازت منم بهر توجان فدایم

زبان حال قاسم باعمو

اذنم بده عمو	من تشنه ی لقایم (۲)
اذنم بده عمو	فرزند مجتبايم (۲)
در نصرتت عموجان خود را فدا کنم	باید که یاری تو در کربلا کنم
اذنم بده عمو	بنما زغم رهايم
راضی ز رزم و پیکار خود خدا کنم	ای من فدای اشکت عموی بی معین
قاسم گرفته جان را بر کف زبهردین	ترسی به دل ندارد از خیل ظالمین
اذنم بده عمو	شیری به کربلايم
از تشنگی بلند است افغان از حرم	در هجر روی اکبر بین دل پر آذرم
گریان به حال طفل شش ماهه اصغرم	اکبر زند صدایم
اذنم بده عمو	یک تن نمانده از چه عمو ز لشکرت
دیدم به خیمه بی جان شهزاده اکبرت	بر علقمه فتاده گرد دلاورت
آماده ی بلايم	تنها تویی به میدان گریم برای تو
اذنم بده عمو	جان قابلی ندارد گردد فدای تو
بهر تو جان فدایم	تا حشر جاودانه شد کربلای تو
محشر کنم به میدان با رزم بی امان	حمله برم چو شیری بر خیل کوفیان
اذنم بده عمو	من پور مجتبايم
از تیغ من گریزد خصم تو با فغان	گریم به بی کسی و این حال غربتت
کوفی نموده دعوت بشکسته حرمتت	زایر به گریه آرد سجده به تربتت
اذنم بده عمو	بین تشنه ی لقایم

زبان حال مناجات امام درمقتل با خداوند

گوید سر من بر نی هو احدا فردا صمدا هو
الله، الله، الله هو لا اله الا هو

باشد ذکر دل من هو هو یا هو یا هو یا هو
احدا فردا صمدا هو الله، الله، الله هو، یا من لیس الا هو

پیر میخانه ی من، می ده جانم بستان وزهرچه غیر خودت جان من را برهان
دارم بر تشنه لبم از دل این سوز نهان الله، الله، الله هو، لا اله الا هو

پر کن جامم ز می ات، مست مستم بنما بر من میخانه گشا، می پرستم بنما
با لطفت فارغم ازهرچه هستم بنما الله، الله، الله هو، یا من لیس الا هو

از تو این جان حسین نبود یک لحظه جدا جان چه قابل که کنم یارب بهر توفدا
ساقی می ده زغم و غصه، سازم تو رها الله، الله، الله هو، لا اله الا هو

گشته ام وصل تو را تشنه ای حی و دود می زدردت چو زدم تشنگی را به فزود
در دلم فکر دگر جز وصال تونبود الله، الله، الله هو، لا اله الا هو

گرد میخانه ی تو خم پرستان تواند بی خود از خود شده درخیل مستان تواند
تا پای جان همه بر عهد و پیمان تواند الله، الله، الله هو، یا من لیس الا هو

من به میدان بلا، ترک پیمان نکنم درمنای تو دریغ هر گز از جان نکنم
جز به می درد دل خویش درمان نکنم الله، الله، الله هو، لا اله الا هو

از چه از خون سرم چهره گل گون نشود غوطه ور بیکر من در یم خون نشود
اوج معراج من این دشت و هامون نشود الله، الله، الله هو، یا من لیس الا هو

سر کشم بهر تو من، دم به دم جام بلا تا کنم مکتب عشق، صحنه کرب و بلا
هست سر لوحه من صبر و تسلیم و رضا الله، الله، الله هو، لا اله الا هو

زبان حال مولا با خواهر برنعش اکبر

بیا خواهر، جانب میدان علی اکبر، غرقه درخون است

نما خواهر، روسوی میدان ببین اکبر، غرقه درخون است

لب تشنه با تن پاره به خون خفته، گل عذار من

تن او پوشیده از تیغ است، ندارد جانی نگار من

به روی من بسته چشمش را، گره افتاده به کارمن

بیا برنعش نما افغان عزیز من غرقه درخون است

ندارم طاقت تنش بینم چنین پاره پاره بر خاک است

ببالین این تن خونین به لبهایم آه غمناک است

بیا خواهر از ملایک بین فغان و ناله بر افلاک است

چه خوش خوابیده در این میدان عزیز من غرق درخون است

علی را دیدی لب تشنه چگونه شد رو سوی دشمن

به چشمانی تر چون وداعم کرد بشد تیره روزگار من

بیا بنگر زخم صد شمشیر چگونه بنشسته بر این تن

ز پیشم رفت با لب عطشان عزیز من غرق درخون است

جوانم را جرم و تقصیری نبوده تو آگهی یا رب

که بر قتل او کمر بر بست عدو و خون شد دل زینب

به هجران شبه پیغمبر خدایا جان آدمم بر لب

بر او چشم آسمان گریان عزیز من غرق درخون است

ندارم قوت تن گل گون اکبر تا خیمه ها آرم

نه ممکن تا از زمین نعشش که گشته صد پاره بردارم

نه بر طفلانش جوابی من بجز از اشک بصر دارم

به خیمه طفلان او گریان عزیزمن غرق در خون است

نمی گردد باورم اکبر چنین افتاده است در میدان

نمی گردد فراموشم ز پیشم رفت با لب عطشان

به هجرانش خیمه گه آرد زسوز دل از جگر افغان

ندیدم در پیکراو جان عزیزمن غرق در خون است